

یودیت هرمان

ترجمه‌ی محمود حسینی‌زاد

اولِ عاشقی

هرمان، یودیت، ۱۹۷۰ م. Hermann, Judith
اول عاشقی / نوشته‌ی یودیت هرمان / ترجمه‌ی محمود حسینی‌زاد
تهران: افق، ۱۳۹۴.

۱۷۶ ص.
ادبیات امروز. رمان؛ ۱۱۱

978-600-353-116-1

فیبیا
عنوان اصلی: Aller Liebe Anfang

حسینی‌زاد، محمود، ۱۳۲۵ م. مترجم

۳۷۸۶۵۴۴

سرشناسنامه

عنوان و نام پدیدآور

مشخصات نشر

مشخصات ظاهری

فروست

شابک

وضعیت فهرست‌نویسی

یادداشت

شناسه‌افزوده

شماره کتابشناسی ملی

Originally published as: "Aller Liebe Anfang"

© S. Fischer Verlag GmbH, Frankfurt am Main, 2014

اول عاشقی

ادبیات امروز / رمان / ۱۱۱

نویسنده: یودیت هرمان

مترجم: محمود حسینی‌زاد

طراح جلد: کیانوش غریب‌پور

صفحه‌آرایی و نسخه‌پردازی: آتلیه‌ی نشر افق

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳۵۳-۱۱۶-۱

چاپ اول: ۱۳۹۴، ۱۱۰۰ نسخه

لینوگرافی: خاورمیانه • چاپ و صحافی: پژمان، تهران

© حقوق چاپ و نشر، انحصاراً برای مؤسسه‌ی نشر افق محفوظ است.

نقل بخش‌هایی از متن با ذکر منبع بلامانع است.

۹۵۰۰ تومان

افق
نشر

تهران، ص.پ. ۱۱۳۵ - ۱۳۱۴۵

تلفن ۶۶۴۱۳۳۶۷

www.ofoqco.ir

info@ofoqco.ir

جریان از این قرار است. استلا و جیسون همدیگر را در هواپیما می بینند، هواپیمای ملخ دار، بدون ادامه ی پرواز. استلا از عروسی کلارا می آید. دسته گل عروس را توی هوا گرفته، احتمالاً برای همین خوش است، از کلارا هم باید خداحافظی می کرده، برای همین گیج است. عروسی قشنگی بود، از حالا به بعد دیگر باید استلا خودش بداند که چه کار می کند. جیسون از کارگاه ساختمانی می آید، کاشی و موزائیک نصب کرده، برای همین گرد و خاکی است، آفتاب نزده رفته به فرودگاه، برای همین تا حد مرگ خسته است. این کارش تمام شده، باید دنبال کار جدیدی باشد. سرنوشت یا هرکی، استلا را می نشاند کنار جیسون، ردیف ۱۸، صندلی A و C، استلا این کارت پرواز را سال ها نگه خواهد داشت. سال ها. جیسون کنار پنجره نشسته، صندلی استلا کنار راهروست، اما می نشیند کنار جیسون، چاره ی دیگری ندارد. جیسون قد بلند است و باریک، اصلاح نکرده، موهای سیاهش از گرد و خاک، خاکستری. کت پشمی ضخیم پوشیده و شلووار جین کثیف. به استلا طوری نگاه می کند که انگار عقلش کم است، با خشم نگاهش می کند، زن نمی ترسد. ادا در نمی آورد. کاری نمی کند که نشانی از تردید و تأمل داشته باشد. اگر استلا دسته گل عروسی کلارا - یاسمن و یاس، بزرگ و باشکوه با روبانی ابریشمی به هم بسته - را توی هوا نگرفته بود، الان این طور نفسش بند

نیامده بود. گونه‌های داغ، بی پروایی ترسناک.

استلا. اسمم استلاست.

می‌گویند ترس پرواز دارم، تحمل پرواز رو ندارم، می‌تونم کنارتون بشینم، می‌تونم لطفاً همین جا کنارتون بمونم.

حقیقت را می‌گوید. چهره‌ی جیسون تغییر می‌کند، نه اینکه حتماً نرم‌تر شود، اما تغییر می‌کند. می‌گویند نمی‌خواد از پرواز بترسین. همین جا بشینین. اسم من جیسونه. بشینین.

هواپیما روی باند پرواز حرکت می‌کند، سرعت می‌گیرد، بلند می‌شود و پرواز می‌کند. هواپیما اوج می‌گیرد به سمت آسمانی رنگ‌پریده و دور، از میان ابرها رد می‌شود، زیر پای شان زمین باقی می‌ماند و یک زندگی دیگر پشت سر گذاشته. دست‌های جیسون کثیف‌اند و پراز رنگ. کف دست راست را می‌برد و نگه می‌دارد کنار کف باز دست چپ استلا. استلا دست چپش را توی دست مرد می‌گذارد، دست مرد زبر است و گرم. مرد دست را می‌کشد سمت خودش، می‌گذارد روی پایش، چشم‌ها را می‌بندد، آن وقت خوابش می‌برد. بعداً این خودش پیش‌نشانه‌ای خواهد بود. استلا باید همان وقت می‌فهمید. او می‌ترسد و جیسون خوابیده. خوابیده، گرچه زن می‌ترسد. اما مرد خواهد گفت که خوابیده تا زن ببیند که ترسیدن بی‌معنی است. زن آن موقع این را متوجه نشد.

هواپیما که می‌نشیند، مرد چشم‌ها را باز می‌کند و لبخند می‌زند. چشم‌هایی این اندازه تیره، تقریباً سیاه و با حالتی که انگار اصلاً اینجا نیست. مرد لبخند می‌زند. می‌گویند دیدن استلا، موفق شدین. حالا دست زن را در هر دو دستش می‌گیرد، و بعد دست زن را می‌بوسد، پشت

دست را، محکم و مطمئن.

استلا می گوید می تونیم باز همدیگه رو ببینیم. باز ببینیم همدیگه رو.

جیسون می گوید باشه، بدون فکر می گوید، آره.

استلا شماره تلفنش را روی کارت پرواز مرد می نویسد. بعد بلند می شود و می گریزد، از هواپیما خارج می شود و از روی پله های فلزی برمی گردد روی زمین، بی آنکه رو برگرداند. هوا خنک است، باران می بارد. دانستن اینکه حالا چطور خواهد شد، ممکن نیست.

جیسون سه هفته بعد تلفن می کند. استلا هرگز از او نمی پرسد که در این سه هفته چه کار کرده، درباره ی چی اصلاً این همه مدت فکر کرده و بعد به چه نتیجه ای رسیده.